



بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين إنه خير ناصر ومعين الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وعلي وآلهما الطيبين الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين أبد الآبدين
قال الله تعالى: إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

انوار السماء في اسرار حديث الكساء

شرح فارسی منظوم (ترجیع ۱۲ بند) حدیث قدسی کساء

سروده علامه شهید سید اسماعیل بلخی رحمته الله

در ایام اسارت زندان ستم شاهی افغان

طرح و برنامه ریزی پژوهشی و مدیریت و اشراف علی: داور المعارف الإلهیّة

تحقیق و تصحیح و تدوین: پژوهشگر علوم معرفت الهی - بنیاد حیات اعلی

بند یکم

باز زد بر سرم دگر سودا * شد دلم پر ز شورش و غوغا
به تقاضای الجنون فنون * شد جنون دگر به من پیدا
عقل حشمت مقام را دیدم * لنگ لنگان روان سوی صحرا
گفتم ای حاکم نظام وجود * می نشاید تو را در این بیدا
از چه گشتی به کسوت مجنون؟ * مگرت برده طره لیلا؟
گفت رو رو، که من تهی دستم * عشق زد بر بساط من یغما
گفتمش ای خرد ز عشق منال * که بود عشق مقصد اقصی
گر فروغ تجلی اش نبُود * نیستی غیر دیده اعمی
هر کجا دیدیش ز شوق بگو * ذکر سبحان ربی الاعلی
گفتمش این و بردمش با عزم * تا به درگاه عشق راهنما
گفتم ای شعله ات جهان افروز * عقل باشد تو را کمینه گدا

بار فرمان همی کشد بر دوش * آنچه دانی صلاح او فرما
به شگر خنده گفت: هان ای عقل * اولاً نوش بایدت صهبا
چون شدی بیخبر ز هستی و و هم * بَرَفِکن خویش را در این دریا
چیست دریا؟ ولای احمد و آل * غوطه زن تا شوی ز اهل صفا
هم بود بحر، هم بود کشتی * منجی نوح خمسة النجبا
چون گرفتار حادثات شدی * یاد کن قصه حدیث کساء
آن حدیث مبارکی که شدند * احمد و اهل بیت زیر عبا
این بفرمود عشق، پس من و عقل * بر گرفتیم از گفش مینا
نوش کردیم جام و این مطلب * می شنیدیم از همه اعضاء :

صفت از ذات حق چو نیست جدا

پس به زیر کساء که بود؟ خدا

بند دوم

بعد حمد خدا و نعت رسول * بشنوا این حدیث را ز بتول
از بیان شفیعه محشر * هست در منتخب چنین منقول
که به یوم سعید از ایام * پدرم طبق عادت معمول
به در حجره ام ز راه کرم * منبع لطف حق نمود نزول
ز قدومش به خویش بالیدم * و لقد جاء غایة المسؤل
دیدن چهره مبارک او * هست بر من نهاية المأمول
گفت کای مقصد از نبوت من * گشتم امروز من ز ضعف ملول
گفتمش بر خدا اعاذه کنم * عود صحت بدو کنم موکول
دور باد از تو علت و اسقام * ای تو علت، جهان همه معلول
گرد راحت به دردها درمان * معجزات لب شفاى عقول
به طفیل تو رحمت منعم * گشته بر جمله ماسوا مبذول

باز فرمود کای تو کوثر من * آن یمانی کساء، نمای وصول

زود رفتم پی کساء کردم * لطف امرش به افتخار قبول

پس بیاوردم آن کساء یعنی * پرده سرّ کاینات شمول

جسم پیچیدمش و لیک نمود * روح امکان در آن حجاب حلول

حق از آن چهره در تجلی بود * به تماشای آن شدم مشغول

نور خورشید با فروغ رخس * در پس پرده غمام خجول

به مه بدر گر چه شد تشبیه * لیک با معنی دوام و افول

از محمد ظهور نام احد * حاصل بنده و خدا محصول

به تماشای چهره اش کردم * دیده از سرمه رأی مکحول

آنچه شد دیده؛ کی توان گفتن؟ * ما آری کُل من راه یَقُول

صفت از ذات حق چو نیست جدا

پس به زیر کساء که بود؟ خدا

بند سوم

بر نشد غیر ساعتی ز زَمَن که خرامان رسید سرو چمن
نور چشمان و میوه قلبم * مظهر محسن آن امام حسن
گفت ای مادرم سلامٌ علیک * به جوابش گرفت علیک از من
گفت بوی رسد مرا به مشام * اطیب و اطهر از بهشت عدن
آید از خانه نبوتِ ما * بوی توحید قادر ذوالمنّ
گوئیا جدّ پاک من اینجا است؟ * رازدار رموز سرّ و علن
گفتمش جدّ تو است زیرِ کساء * خوب فهمیدی مرحبا احسن
پس شتابان دوید سوی کساء * غنچه گل رسید تا گلبن
اشتیاق سلام و راز و نیاز * رشک موسی و وادی ایمن
گفت پیغمبرش که بر تو سلام * ای مرا نور دیده روشن
گفت آنکه حسن که مشتاقم * اذن ده در جوار تو خفتن

گفت جدّش که ای سلاله من * خویشتن را به سینه ام افکن
جذب حُبّ الوطن کشاند تورا * ای که آغوش من تو راست وطن
خود قرین مَحَن شوی و گُنی * پاک از روی شرع گرد مَحَن
ز دخول حسن چو فاطمه گفت * مادحش باز کرد باز دهن
نو عروس ادب به جلوه طبع * داد بار دگر به طَرّه شکن
حُسْنِ یکتای حَسَن بود حُسن * ز دوئیّت نماند جای سخن
بر سر صدر و قلب مصطفوی * جز خدای احد که را مَسْکَن
کنز مخفیّ پس از ظهور نخست * شد ز فرط ظهور در مَکَمَن
هر چه و هر که بود زیر کساء غیر این نکته کی توان گفتن

صفت از ذات حق چو نیست جدا

پس به زیر کساء که بود؟ خدا

بند چهارم

بیش از ساعتی رفت از بین * ما تمنّیْتُ جاء بالقدمین
منبع فیض و مظهر احسان * تشنه لب، گشته بر لب نهرین
داد بر من سلامی و گفتم * علیک، ای مرا تو نور دو عین
گفت بوی نمودم استشمام * که بدین حجره داده زینت و زین
اندر این خانه گوئیا باشد * بوی جدّم خلاصه کونین
گفتم ای میوه دلم؛ این جاست * جدّ پاک تو سیّد الحرمین
کان تحت الکساء خیر الوری * والحسن؛ ها هُما؛ هُما الإثنین
رفت سوی کساء و کرد سلام * حَجَّت الله مفخر الأبوین
داد جدّش جواب کای تو مرا * مهجة القلب و قرّة العینین
گفت آیا دهی مرا رخصت؟ * به کساء ای تو هادی النجدین
یافت چون اذن، رفت سوی کساء * علویّ خوی و احمدی نسبین

گوئیا سوی اصل کرد رجوع * بود زان بحر درّۃ الصدفین
 بحر حلم و شجاعت نبوی * به کساء گشت مجمع البحرين
 چون بدین جا رسید نقل کساء * مادحش را شگفته شد شفتین
 حُسن واحد چرا شود حُسْنین؟ * تا که توحید را بود سندنین؟
 من ندانم که بر وجوب وجود * سبب واحدند یا سببین؟
 یک سخن درس وحدتم شد و بس * که حسین از من است و من از حسین
 یا حسین؛ چشم دل؛ خدا به تو دید * کور گوید همی که اَئِنَّ فَأَئِنَّ
 قلب موسی هوای طور تو کرد * شد خطابش که فاخلع النعلین
 واجب الحرمتی؛ از آن که تویی * مصطفی را مراد از ثقلین
 الغرض نزد حق شناس یکی است * احدِ فرد و احمد و سبطین

صفت از ذات حق چو نیست جدا

پس به زیر کساء که بود؟ خدا

بند پنجم

قرب یک ساعتی گذشت زمان * سِرّ یزدان به حجره گشت عیان

ابن عمم علیّ عالی قدر * آن که حُبّش حقیقت ایمان

داد بر من سلام و بعد جواب * گشت جويا تجلّی سبحان

قالَ إِنِّي أَشْمُ رَاحِجَةً * کَأَخِي يَا حَبِيبَةَ الرَّحْمَانِ

گفتمش ها هُوَ بَتَحِ الكساء * مع ابنيک اللؤلؤ و المرجان

رفت سوی کساء و کرد سلام * شد جوابش ز مقتدای جهان

گفت خواهم که اهل پرده شوم * هست آیا اجازه و فرمان؟

گفت باز آ که پرده دار تویی * ای تو مقصود حق ز سِرّ نهان

رفت در پرده کساء حیدر * با دو فرزند و فخر عالمیان

مادحش چون بدین زمینه رسید * مطلع دیگرش گشود بیان

یا علی ای به ذات تو عرفان * هست بیرون ز حیطه امکان

علت کِسوت وجود تویی * فاعل فعل علّم القرآن

هست را هسته با تو نقطه با * وحدت را بُود همین تبیان

من رآنی فقد رأی الحقّ ت * بر همین راز قاطع البرهان

گاه در غیبی و گاهی به ظهور * زان سبب ماسوی تو را حیران

سیر احمد به لامکان؛ پیی توست * دید؛ اما به کس نگفت نشان

تو چه دیدی که "لو کُشف" گفتی؟ * خود به خود کرده عجب ایقان

عقل شد در ره وجوب تو صرف * گاه یقین و گاهی به شک و گمان

با محمد ﷺ به طیّ لسان چو شدی * لی مع الله داشت طیّ لسان

آخر از عقل و عشق و فوق سماء * مشترک گشت این چنین اعلان

صفت از ذات حق چو نیست جدا

پس به زیر کساء که بود؟ خدا

بند ششم

پس به فرمود عصمت کبری * امّ سبطین و زهره زهرا
به یمانی کساء شدم نزدیک * به پدر کردمی سلام ادا
داد بر من ز روی لطف جواب * میر بطحا و سید طاها
گفتم آیا مرا اجازه دهی؟ * که در این جایگاه کنم مأوا؟
گفت ای دختر حمیده من * زود اندر کساء درآ و بیا
پس شدم داخل کساء و شدم * شاد و خرم ز فیض قرب لقا
گوئیا رفت در مقام نخست * گوهر فوق تاج کرمنا
بود آغوش مصطفی صدفش * در صدف رفت دُرّة البیضا
ز ورودش به یمنِ طالع نو * مادحش شد دوباره مدح سرا
ای وجود از اراده ات احیاء * عدم ز مُعجز تو کرده حیا
کرد از حُسنِ لایزالِ تو شرم * آنچه سر بر نزد ز جیب قضا

به تو چون تکیه داشت ردّ و قبول * زان سبب باز ماند بابِ بدا

اوّل و آخرت نشد معلوم * عالمی غرق اندر این معنا

ماسوا ذرّه و تو خور؛ ورنه * تو کجا و دریچه دنیا؟

اصلِ هستی تویی؛ دگرها فرع * اصلها ثابت؛ تو راست ثنا

تا کند جلوه گوهر یکتا * تو و حیدر از آن شدید دو تا

بود از قدر و عزت تو سخن * آنچه شد گفته؛ سرّماً أَوْحی

تا تو را خاک آستان بوسد * از مقام دَنی فِتَدانی أَوْأَدنی

زنگ رخساره بلالِ تو کرد * از فروغ بهشت؛ استغنا

مظهر فاطر و حجاب کساء * هست این گفته ام بجا؛ چه بجا!

صفت از ذات حق چو نیست جدا

پس به زیر کساء که بود؟ خدا

بند ہفتم

این چنین گفت دخت پیغمبر* به کساء چون همه شدیم اندر
گفت پروردگار عالمیان* به تمام ملایکان یکسر
کای سمواتیان من خبری* گویم و جملگی شوید خبر
که نکردم بنای این افلاک* نه بنای زمین و شمس و قمر
ننمودم وجود بحر روان* نه قرار سفینہ و لنگر
نه تماشای چرخ و سیر فلک* مگر از بہر عشق پنج نفر
خفته آن پنج تن بہ زیر کساء* همه اندر کنار یکدیگر
از میان تمام خیل ملک* خاص جبریل گفت کای داور
تا بدانیم ای خدای جلیل* نام این پنج چیست؟ واضحتر
بہ جواب سؤال جبریل* این چنین گفت خالق اکبر
نام جوی؟ بدان کہ فاطمہ است* در کساء خفته با جناب پدر

گفت بار دگر که فاطمه است * با دو فرزند خویش و با شوهر

زین معما که نام فاطمه را * کرد تکرار ربّ جنّ و بشر

شعله های جنون ز روزن طبع * زد به دامن عقل باز شرر

رو رو عقل، یا بِکُن باور * بی تأمل مرا مخوان کافر

سرو لم قدّ است زهرا * یا شد اندر کلام حق مضمّر؟

احمد و حیدر و دگرها کلّ * شاخه و فرع، اوست اصل شجر

اصل مصدر بود ولیکن او * مصدرِ کاینات را مصدر

نشیدی ز خواجه لولاک؟ * فاطمه بر پدر بود مادر؟

حاصل از بدو تا به آخر حشر * محفلش را چو دودی از مجمر

مقصد از مجمع کساء هم اوست * تا شود گفته واضح اظهر

صفت از ذات حق چو نیست جدا

پس به زیر کساء که بود؟ خدا

بند هشتم

بر ملایک چو کردگار مُعین * کرد اسماء و وصف شان تعیین

بر دَر کبریا به عجز و نیاز * گفت آنگاه جبرئیل امین

که خدایا؛ مرا دهی رخصت؟ * تا روم این زمان بسوی زمین؟

خویش را بر کساء کنم نزدیک؟ * که بر آن پنج تن شَوم ششمین؟

یعنی از صبغه حُم توحید * شهری شود رنگین؟

اذن دادش خدا ز لطف عمیم * که تو را باد مزدِ خدمت؛ این

لیک چون می روی؛ نشانی بر * از ره لامکان بسوی مکین

کرد در حال؛ جبرئیل هبوط * سُوذ بر خاکِ بابِ وحی؛ جبین

گرچه ظاهر هبوط؛ لیک صعود * بود بر قبلگاه اهل یقین

پس ز روی خلوص کرد سلام * گفت آنگاه به سید یاسین

می فرستد خدا؛ سلام تو را * گفت اکنون به خیل کروبین

که قسم بر جلال و عزّت من * ننمودم بنای عرش برین
نه وجود فلک نه شمس و قمر * نه قرار سماء نه ماء و نه طین
نه روان گشته بحر و کشتی و نه * خَلَقَ و اِیْجَادَ مَا بِهِ الْأَرْضِیْنَ
مگر از بهر پنج یعنی شما * ای تو بر گون؛ علّت تکوین
هم مرا اذن داده تا که شوم * با شما در کساء به علّیّین
از تو هم هست رخصتی آیا؟ * ای تو بر خاتم حیات نگین
گفت آری تو راست اذن دخول * ای تو ما را مصاحب دیرین
رفت و بنمود آیه تطهیر * از خطابات کبریا تلقین
مقصد از طُهر آیه تطهیر * هست تفسیر اهل راز چنین

صفت از ذات حق چون نیست جدا

پس به زیر کساء که بود؟ خدا

بند نهم

آن زمان هادی و امام امم * مرتضی حاکم وجود و عدم
با حبیب خدا رسول مجید * گفت کای مفخر بنی آدم
باز فرمای بهر ما خبری * ای به اسرار کبریا محرم
هست در پرده کساء رازی * راز بگشا ز پرده مبهم
چيست فضل جلوس و مجمع ما * نزد پروردگار فضل و کرم؟
پس چنین گفت سرور کونین * هم بدان گفته یاد کرد قسم
به خدایی که کرده مبعوثم * داده بر انبیاء مقام قدم
که به هر محفل از محافل ارض * بنشینند عده ای با هم
بود آن جمع از موالی ما * مخلص آل من؛ به نحو اَئِمَّ
نَقْل این قصه نُقلشان باشد * همه بریاد ما زنند چو دَم
رحمت ایزدی نزول کند * لطف بر شاملین شود توأم

جنس عصیان و بحر رحمت حق * در ترازوی عفو؛ قطره و نم
فوج فوج؛ ملک فرود آیند * بزم را صف زنند همچو خَدَم
بهرشان عفو و مغفرت خواهند * از دَرِ لطفِ خالق اعظم
متفرق شوند چون ز جلوس * بر کف هر یکی ز عفو؛ رقم
گردامت بود به هر مجلس * لَیْسَ فی ذَٰلِکَ الْجُلُوسِ نَدَم
ختم فرمود چون که گفته خویش * آنکه بر جمله انبیاء خاتم
گفت پس باب علم مصطفوی * حیدر آن پیشوای هر اعلم
که ز حق؛ باز فیض یاب شدیم * همره دوستان به ربِّ حَرَم
فیض یعنی نوشته کلک ازل * نقش عنوان خط لوح و قلم

صفت از ذات حق چو نیست جدا

پس به زیر کساء که بود؟ خدا

بند دهم

باعث الكون شافع العرصات * نور توحيد كاشف الظلمات
عقل كل؛ قطب مركز پرگار * مصحف كامل همه آيات
علت هستی وجود نخست * جامع الجمع و مجمع الحسنات
سید الكاینات باب الحاجات * و علی الخلق قیلة الطاعات
حمد مطلق محمد محمود * چهره لایزال را مرآت
اصل ایمان صلاة؛ و اصل صلاة * هست بر آل پاک او صلوات
با علی؛ راز را مکرر کرد * باز فرمود از پی اثبات
که قسم می خورم به آنکه بحق * داد بر من نبوت از برکات
داد از جمله انبیاء بر من * خاتمیت که بود فوق صفات
کرد پس رتبه کتاب مرا * فوق انجیل و ناسخ تورات
که به هر محفلی ذکر شود * این حدیث فضایل السادات

با همان شرط ها که گفتیم پیش * فَمِنْ اللَّهِ يَرْفَعُ الدَّرَجَاتِ
نَبُودَ هَيْجِ صَاحِبِ هَمِّي * یا که مغموم لطمه و صدمات
مگر از مرحمت نماید رفع * آن اجابت کننده دعوات
یا طلبکار حاجت مشروع * كُنْدَش چاره قاضی الحاجات
گفت پس پیشوای اهل یقین * مرتضی فرد سابق الخیرات
این زمان فیض و سعید شدیم * تا به یوم القیام از این آفات
به خدا دوستان ما گشتند * فیض فیض در حیات و ممات
عاقبت نور غیب را به ظهور * شد یمانی کساء عجب مشکات
گر بُود گوش حق شنو؛ شَنود * از همه کاینات این کلمات

صفت از ذات حق چو نیست جدا

پس به زیر کساء که بود؟ خدا

بند یازدهم

الغرض؛ هست و بود از این پنج است * نور غیب و شهود از این پنج است
عشق کنز خفی بر آب ظهور * سرُّ و دود از این پنج است
واجد شرط واجب و ممکن * هر چه باشد وجود از این پنج است
عالم از بحر جود شد موجود * جنبش بحر جود از این پنج است
در صفات مقید و مطلق * مدّ و جزر و حدود از این پنج است
سیر تکمیل کاینات به قوس * در نزول و صعود از این پنج است
باب گنجینه مشیت را * قفل و فتح و گشود از این پنج است
فوق ایوان لامکان و مکان * سایبان و عهد از این پنج است
نور را در تنازع ظلمت * پشتبان و جنود از این پنج است
آدم خاکی و سجود ملک * مایصح السجود از این پنج است
رجم و مردود گشت دیورجیم * که به معنی حسود از این پنج است

ساخت دوزخ خدا بر آن جمعی * که کفور و کنود از این پنج است
بر شقی و سعید، جنت و نار * امریوم الخلود از این پنج است
بین ناسوت و درگه لاهوت * شرط و عقد و عهد از این پنج است
در ره صلح خالق و مخلوق * وفدگاه وفود از این پنج است
ماسوی الله به کسوت تکوین * در قیام و قعود از این پنج است
نگسلد نسج دین و حبل متین * که ورا تار و پود از این پنج است
زهق الباطل است و جاء الحق * جیش حق را فرود از این پنج است
با ملایک خدای راهمه وقت * راز و گفت و شنود از این پنج است
جشن توحید بود زیر کساء * زان سبب این سرود از این پنج است

صفت از ذات حق چو نیست جدا

پس به زیر کساء که بود؟ خدا

بند دوازدهم

يا إِلَهَ الْمُهَيَّمِنِ التَّوَّابِ * رَبَّنَا يَا مَفْتَحَ الْأَبْوَابِ

أَنْتَ كَهْفِي بِكُلِّ حَادِثَةٍ * حَسْبُنَا رَبَّنَا مِنَ الْأَرْبَابِ

ای خدا ما همه گدای توایم * حلقه بر در به انتظار جواب

نکند عَفْوَت از تدارک ما * کشتزار عمل شده است خراب

كَرَمَتِ چُونِ كِه هست عذرپذیر * فارحم العبد من إِلِیه أَنَابِ

عرض حالی است ما غریبان را * بر جَنَابَتِ کنون چه شیخ و چه شاب

لایق درگه غنای تو نیست * هدیه؛ تا کنیم کسب ثواب

جز وِلا و محبت این پنج * کز کسَاء بر جبین گرفته نقاب

می دهیمت قسم به دندانی * در اُحْد شد به سنگ کینه مصاب

یا به آن مَعْجَری که در وصفش * نقش اِمْکان بود خطی ز کتاب

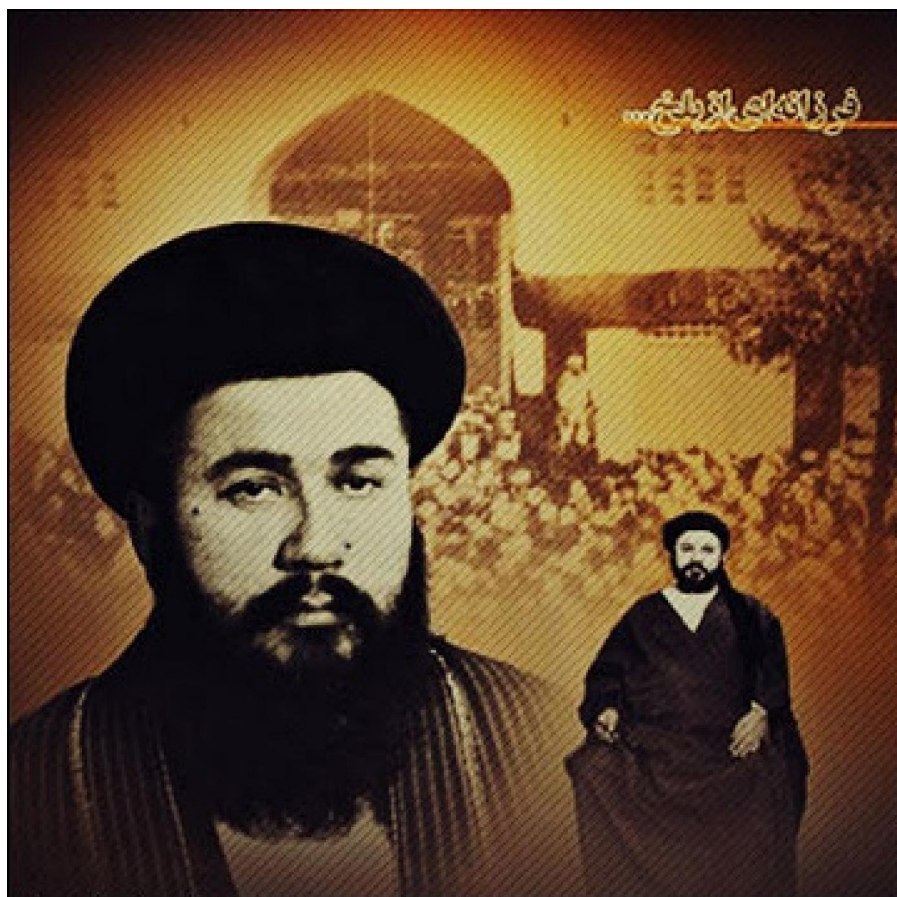
حقّ فرقی که شد ز خورش سرخ * دامن ذوالجلال در محراب

حرمت کنز راز قلب حسن * که شد از شعله های زهر کباب
به حسین که شد برون از گون * سوی توحید کرد پا به رکاب
بحر وحدت ز نحر حلقومش * مات و لرزان بماند همچو حباب
أَنْ تُصَلِّيَ صَلَاتَكَ الدَّائِمَ * عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ الْأَطْيَابِ
بعد از این ذکر خاص؛ عرض دعاست * حق کشتی مجمع الاقطاب
جمله دوستان و بلخی را * از غم و موج فتنه ها دریاب
ساز ما را ز خیل حزب الله * پس ظفر ده بر جمله احزاب
پنج تن را سه وقت حاضر کن * در دم مرگ و قبر و روز حساب
ما و دیدار دوست در همه حال * زاهد و حور و جنت و أعقاب
در جنان هم چو رویشان بینیم * همه با هم چنین کنیم خطاب

صفت از ذات حق چو نیست جدا

پس به زیر کساء که بود؟ خدا

زندگی علامه شهید سید اسماعیل بلخی رحمۃ اللہ علیہ



علامه شهید سید اسماعیل بلخی از ۴۸ سال عمرشان ۱۵ سال آن را در حبس و ۳۲ سال باقی مانده را در تبعید و فراق از دیار گذرانیده اند. بررسی زندگی علامه بلخی (۱۳۴۷ - ۱۴۹۹) بر نوع نگرش او بر مصایب، مشکلات و نارسایی ها چند محوری باشد:

سید اسماعیل بلخی در قریه «سرپل بلخاب» استان «جوزجان» افغانستان در یک خانواده روحانی زاده شد. برخی ولادت ایشان را در سال سال ۱۲۹۵ش و برخی ۱۲۹۹ش گفته‌اند. بلخاب سرزمینی خوش آب و هوا و کوهستانی است که در قسمت جنوبی استان «مزار شریف» و در مسیر رودخانه «بلخ آب» قرار گرفته است که از «بامیان» سرچشمه می‌گیرد. این خطه از دیرباز مرکز تشیع و پایگاه ستارگان علم و ادب بوده و امروز پس از گذشت قرن‌ها، ستارگانش چشم و چراغ ملت مسلمان به حساب می‌آیند.

فرزانگان بلخاب: بلخاب تا قبل از ورود «میر سید علی» فرزند «میر سید جلال الدین بخارایی» شهرت چندانی نداشت؛ ولی بعد از سال ۸۱۰ ق. با ورود این عالم و دانشمند زبردست، نام و آوازه این دره گمنام از «سمرقند» تا «هرات» پیچید. بدین مناسبت، کاروانهایی از عالمان و دولتمردان به قصد زیارت و دیدار این عارف وارسته وارد بلخاب شدند؛ تا جایی که «شاهرخ» به این شخصیت علاقه مند شد و چندین بار وی را از بلخاب به مرکز حکومت خراسان یعنی «هرات» دعوت نمود و دخترش را به عقد او درآورد و در آخرین سفر «میرسید علی» در حالی که «شاهرخ» در «شهر ری» دار فانی را وداع گفته بود، بر طبق وصیتش جنازه او را به هرات بردند و بر طبق وصیتش جنازه او را به هرات حمل نمودند و میرسید علی ولی بر او نماز خواند!

بلخاب از دیر زمان با حوزه های بزرگ شیعه در نجف، مشهد و قم در تماس بوده و در دشوارترین ایام این قافله از حرکت نیفتاد. بر همین اساس است که مدارس و روحانیت بلخاب از سایر مناطق شیعه نشین پیشگام است و بیشترین

طلاب از این منطقه بوده اند.

در این بخش بیش از سی هزار نفر شیعه مؤمن و غیرت مند زندگی می کنند و بیش از دهها حسینیه و مسجد وجود دارد و تا قبل از انقلاب، بزرگترین پایگاه فرهنگی مردم شمال افغانستان به حساب می آمد.

برخی از بزرگان بلخاب: مرحوم آیت الله میرسید مسعود مغزار (ره)، مرحوم آیت الله میرسید حسین عالم (ره)، آیت الله میرسید حیدر نجفی (ره) از شاگردان آخوند خراسانی (ره)، مرحوم آیت الله حاج میر سید محمد دهنه (ره) معروف به آقای کلان (از عرفای برجسته آن دیار)، مرحوم آیت الله حاج میرسید محمد عادل (ره)، حجت الاسلام سیدحیدر نجفی دهنه (ره)، مرحوم سید اصغر امینی (ره)، مرحوم سید علی نجفی تل عاشقان (ره)، شیخ عیسی عبقری (ره)، حاج سید محمد حسن عالمی (ره). این بزرگواران افرادی وابسته و عاشق مکتب اهل بیت و خادم مردم بودند که امروز پس از سالها هنوز هم مردم از کردار و رفتار نیکوی آنان یاد می کنند.

بلخاب از دیر زمان با حوزه های بزرگ شیعه در نجف، مشهد و قم در تماس بوده و در دشوارترین ایام این قافله از حرکت نیفتاد. بر همین اساس است که مدارس و روحانیت بلخاب از سایر مناطق شیعه نشین پیشگام است و بیشترین طلاب از این منطقه بوده اند.

چشم انداز سالهای تولد تاشهدات بلخی (۱۲۴۹ - ۱۳۴۷) در روزواره نمایش و نگارش زمان، نشانگر مهمترین رویدادها و متلاطم ترین لحظه های تاریخ در افغانستان و جهان است؛ و غم بزرگ اینکه او در "شب تاریک و بیم و موج و

گردابی چنین حایل"، در جامعه و جهانش، سخت تنهای تنها بود! سالهای تولد بلخی، مصادف بود با جنگهای اول و دوم جهانی در اروپا و آسیا؛ و آخرین سال امارت امیر شیرعلی خان و پس از او امیر حبیب الله جانشینش در افغانستان؛ و بعد دوره قهرمان آزادی و استقلال کشور امیر امان الله خان غازی که بعد از کسب آزادی و استقلال کشور در سال ۱۲۹۸ با مشاهده شجاعت و شمشیربازیهای جنگاوران ایثارگر و شهادت طلب هزاره در نبردهای میهنی بایگانگان؛ به دور از حب و بغض قومی و قبیله‌ای، فرمان الغای امر "امیر عبدالرحمن جابر" مبنی بر بندگی و بردگی هزاره‌ها را شجاعانه صادر کرد و قهرمانی خویش را در عرصه داخلی و ملی نیز به اثبات رساند!

وحشت کوچیگری و کوچنشینی در عصر برون سنگی و فراحجری در مملکت از یکسو؛ و فرمان شرم آور و جابرانه قصاب قرن امیر عبدالرحمن خان، مبنی بر غصب و غارت سرزمین‌های مردم محلی و حاتم بخشی آنها به ایل‌های ناشناخته و بی‌شناسنامه کوچی‌هایی که از هند و سند تا قندهار و نگرهار، در حشر و نشر با سنگ و خار و گرگ و سگ و خروشت و عقرب و مار، سرگردان اند و تمام سال در برزخ خانه به دوشی و وحشیگری میان چند کشور، معلق و معذب می‌گردند و مصیبات و مشکلات اجتماعی می‌آفرینند، از سوی دیگر؛ هردو باهم بعنوان لکه‌های تاریخی افغانستان، بود.

شهید بلخی، برخاسته از بستری اینچنین پردرد و رنج ناشی از قتل عام عبدالرحمانی جامعه خویش، در مجبوحه‌های ترانه و حماسه استقلال و آزادی کشور، وارد عرصه زندگی و مبارزه شد، راه روشن تعلیم و تحصیل را پیش

گرفت؛ و چون بعد از هجرت شاه امان الله غازي (رح)، دوره تاریکي از
اختناق و استبداد بر وطن حاکم بود و در نتیجه قتل نادرشاه به دست
عبدالخالق متعلم مکتب امانی، زمینه تحصیل و تعلیم نیز به شدت ضیق و
سیستماتیک شد، ناچار راه هجرت به خارج از کشور را برگزید و با اقامت در
حوزه های دینی ایران و عراق، دانش دینی و بینش اجتماعی خویش را غنی و
فربری کرد. آنگاه برای سهمگیری در ساختار سرنوشت سیاسی اجتماعی مردمش،
با کوله باری از علم و تجربه، به افغانستان آمد و بعد از هفت سال انتظار
اجباری در هرات، بالاخره اجازه ورود به سایر نقاط کشور را یافت!



۱- تحصیل علوم دینی: تحقیق و تفحص و تبادل افکار

مهاجران بلخ: به گفته پدر خردمند و بزرگوارشان، حجت الاسلام «سید محمد آقا» (ره)، سید اسماعیل و برادرش سید ابراهیم، از آغاز سخن گفتن، چنان بوده اند که گویی سالها در این سرای زیسته و درس خوانده اند؛ بنابراین بوده است پدر با درایت، همراه فرزندان راهی مشهد مقدس می شود تا پسرانش در حوزه علمیه، علم بیاموزند. سید اسماعیل همراه پدر و برادر، پس از فوت مادر خود (بی بی هاجر)، آهنگ دیار خراسان کرد و زیارت خورشید مشرق زمین نمود؛ پس از مدتها پیاده روی و مواجهه با هزاران خطر از مسیر بلخ، فاریاب و هرات وارد مشهد مقدس گردید. در آغازین روزهای سال ۱۳۰۷ خورشیدی بود که سید اسماعیل که دوازدهمین بهار عمر خود را سپری می کرد وارد سرزمین مقدس «توس» گردید. برخی نیز سال ورود ایشان را ۱۳۰۴ شمسی گفته اند.

آقا سید اسماعیل تا قبل از هفت سالگی قرآن را آموخته و با زبان فارسی آشنایی پیدا کرده بود؛ استعداد و حافظه ای عجیب داشت و از ذوق سرشار و طبع بلندی برخوردار بود؛ از همان آغاز کودکی و سنین نوجوانی در مراسم محرم مرثیه می خواند و برای کودکان سخن از کربلا و قیام امام حسین علیه السلام و شجاعت یاران ایشان می گفت.

در حریم مشهد مقدس: او و برادر بزرگش «سید ابراهیم» پس از ورود به مشهد رضوی در مدرسه «بالا سر» حرم حجره گرفتند و دروس حوزوی را آغاز نمودند و در اندک زمانی این دو طلبه مهاجر، کتب مقدماتی را به اتمام رساندند

و در میان طلاب از چهره های برجسته و پر استعداد شناخته شدند. ولی دیری نگذشت که سید اسماعیل جوان با مرگ برادر جوانش کوهی از درد و اندوه را بر خود احساس نمود. در میدانهای فراگیری علوم به گفته پدر خردمند و بزرگوارشان، حجة الاسلام و المسلمین سید محمد آقا (ره)، سید اسماعیل و سید ابراهیم از آغاز سخن گفتن چنان بوده اند که گویی سالها در این سرای زیسته و درس خوانده اند. و بنابراین بوده است که پدر با درایت همراه فرزندان راهی مشهد مقدس می شود تا پسرانش در حوزه علمیه، علم بیاموزند. سید اسماعیل از پنج سالگی شاگرد حوزه شد و تا پانزده سالگی همپایه استادانش گشت، در جلسات درس و بحث بزرگان شرکت کرده و ابراز نظری نمود. علمای بزرگ مرتبه را شیفته خود کرده و ادیب نیشابوری را عاشق سوالات عمیقش نموده بود. علامه سید اسماعیل بلخی که در فصاحت و بلاغت کم نظیر بود؛ در منابر وعظ و موعظه داد سخن می داد، لقب ناطق الاسلام به او داده بودند. در مسافرت پانزده ساله به ایران و عراق نمود و مجامع علمی استقبال گرمی در آن ممالک از وی نمودند؛ برای استماع سخنرانی هایش در کارتهای رسمی مدعوین علاقمند، او را به عنوان سید جمال الدین ثانی معرفی و تشویق می کردند که مردم از درک فیض گفتارش بهره وافی بگیرند. در این مدت کوتاه از علوم قرآنی، نهج البلاغه، حکمت، ادب، عرفان و سیاست چیزها آموخت که دیگران طی سالهای آموزشی. مطالب علمی (از علوم دینی گرفته تا علوم سماوی) که پیوسته در سخنرانیها و اشعار بلخی رحمته الله به چشم می خورد، خود دلیلی بر این مدعا خواهد بود.

۲- جهاد دینی: اقدامات علی در راه مبارزه و ستم ستیزی

بلخی علیه السلام در پانزدهمین سال عمرش مصمم می شود تا از هم کیشانش که در زندان های شوروی سابق محبوس بودند، خبر بگیرد و به اندازه توان یاریشان کند. با چند طلبه جوان دیگر راهی آن دیار می شود و لیلی به دلیل محیط خفقان و استبدادی آن زمان در قفقاز دستگیر شده و به گفته خودشان سه شبانه روز تا کمر در آب زندانی و بعد به ایران فرستاده می شوند.

در همان سن است که به اعتراض از طرح کشف حجاب رضا خان جزء سخنرانان مسجد گوهر شاد انتخاب شده و با شیخ بهلول همنوا می گردد.

سید اسماعیل جوان به بودن در هرات اکتفا نمی کند از طریق میمنه عازم شمال کشور می شود، سپس به کابل و قندهار سفر کرده به هرات بازمی گردد.

او با برداشتن هر گام دهها یار و شیفته جذب کرده، عملاً در راه تشویق مردمش به طرف احکام و دستورات اسلامی گام برمی دارد. لذا جهت شکل دهی به فعالیتها تصمیم به تأسیس تشکیلی به نام (حزب ارشاد) می گیرد.

طی دو ماه نزدیک به دوهزار و پانصد نفر را جذب می نماید. هشت سال اقامت در هرات آنگونه که بلخی علیه السلام ترسیم نمود، عوامل بیداد و ستم را بر آن داشت تا به مزار شریف تبعیدش کنند. سه و نیم سال زندگی در شهر مزار شریف و سپس به علت فعالیت در راستای تبدیل نظام شاهی به جمهوری به کابل تبعید شده تا بتوانند او را بدین ترتیب مستقیماً تحت کنترل خودشان قرار دهند.

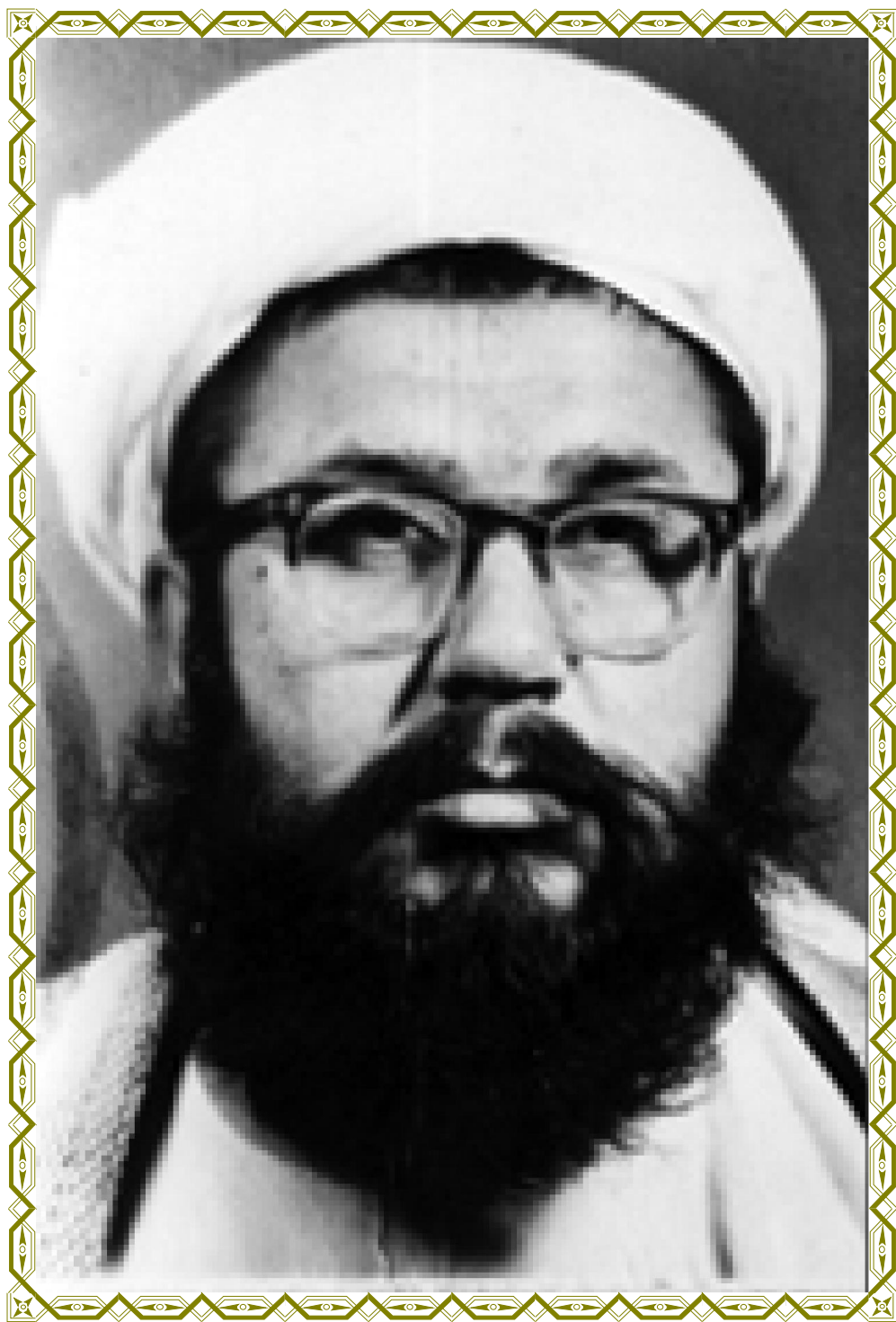
عمده ترین فعالیت شهید بلخی علیه السلام با وجود تدابیر شدید نظارتی که از جانب

حکومت سنجیده شده بود، پی ریزی قیام سرنوشت ساز بود که در کنار ارتباط با مردم و ایراد خطبه ها، به صورت جلسات مخفی انجام می گردید.

علامه سید اسماعیل بلخی در سال ۱۳۲۹ هجری شمسی با عده پی از روشن فکران و مبارزان متحداً دست به تحول زدند تا انقلاب نمایند، اما دستگیر و زندانی شدند و خیانت یک فرد به ناکامی شان منجر شد. مرحوم بلخی که از جور و ستم بی پایان خاندان یحیی برمردم، بویژه مردم هزاره خیلی رنج می برد ناگزیر گشت تا مردمان دانشمند و اهل درد از اقوام مختلف افغانستان را جستجو کرده با خود هم‌نوا سازد و آنان را در راه و هدف بزرگ یک انقلاب و تأسیس جمهوریت هم‌نوا سازد.

ایشان در اعلامیه ای افغانستان و حکومت را این گونه وصف می نماید:

از بدو تأسیس سلطنت خانواده محمد نادرخان تا آنگاهی که بیست و یک سال از عمر آن گذشته بود؛ (از طرز عمل مستبدانه دولت، اهمال و فروگذاریهای آن، درشئون مختلفه مدنی، زندگی اکثریت مردم در قرن بیستم به سویه امم ما قبل قرون وسطایی) در بدخشان زنان و دختران جوان لباسی ندارند تا ستر عورت کنند، در نورستان پوست بز می پوشند؛ در قبایل افغانه از فرط عسرت در شینوار عندالاحتیاج زن حسینه و زیبای خود را بازن بدشکل دیگری که نسبتاً زندگی مرفه دارد با گرفتن چند دانه بز و مبلغی نقد مبادله می نمایند. آدم فروشی خصوصاً از جنس لطیفه بازار گرم دارد؛ دختر فروشی و بهای آنرا مبلغ گزافی به عنوان (ولور) گرفتن شیوع عام یافته و جزو کلتور گردیده و این بدعتها نمایانگر منتهای فقر و بیچارگی مردم بد بخت این مرز و بوم است.



کوچیه‌ها هنوز با حیات بدوی مبتلا و این آنچه انسانیت نام دارد بیگانه اند. طوایف هزاره در زیر یک سقف با حیوانات زندگی می کنند و از کلیه مزایای ابتدایی حیات بشریه محروم اند و هیچ امید بهبود از آینده ندارند. گروه‌هایی که به نام پشه‌ی یا (شاتری) یاد می شوند و در دره‌های مشکل‌گذار کوهساران و قله‌های آشیانه و خوراک اکثریت شان علف و میوه کوهی است، نان گندم را در عمر خود مزه نکرده اند. ابواب علم و معرفت بر روی عموم بسته و ملت قهراً در ورطه جهل نگهداشته شده تا دائماً محل استثمار مستکبران و اقویا باشند. فرهنگ و معارف مروج امروز که بی شباهت به روش استعمارگران نیست روحیه فرزندان این خاک را کشته خصوصاً با جلوه‌های تبعیضی استعدادها را در نطفه خنثی کرده است. خودی و شخصیت سرکوب شده، اختناق و فشار بر مشاعر عامه حاکم است. مردم امنیت مالی و جانی ندارند. محیط افغانستان با تمام وسعت و پهنایش زندانی را مانند است که مردم اجباراً در آن به سر می برند. احساس مردم از دلچسپی به وطن کور شده؛ دوام این زندگی برای همه ناگوار و آزارنده. مسئول تمام این بدبختیها خانواده سلطنتی موجوده است. تحمل آن اکنون بردوش ملت ستمدیده افغانستان سنگینی می کند. ما بر خاسته ایم این بار کثیف را از شانه بر اندازیم، اگر توفیق نیافتیم آیندگان حتماً این کار را کردنی اند و اعمال شما پاداشی جز این ندارد.

شهید اسمعیل بلخی با جمعی از مبارزین آزادیخواه کشور "نهضت نوروزی" را در سال ۱۳۲۹ هجری شمسی در شهر کابل بنیان گذاشت که در ترکیب آن خواجه

محمد نعیم زوری و سید اسماعیل آغای بلخی میر علی گوهر غوربندی، میر اسماعیل وکیل سرخ و پارسا درشورای ملی، محمد ابراهیم شهرستانی مشهور به "بچه گاو سوار" قربان نظر کندکمشتر ترکمن تبار و برادرزاده خلیفه قزل آیاق، خواجه اکرام، مدیر محمد اسلم غزنوی، غلام حیدرخان بیات، صفر محمد بیات، حسن جان و لطیف خان؛ افسران آگاه و رزمنده اردو، کندکمشتر عبدالغیاث کهستانی و بسیاری بودند. این قیام را بلخی رحمۃ اللہ علیہ برای حمل ۱۳۲۹ در نظر گرفته بود اعضای "نہضت نوروزی" تصمیم به براندازی رژیم شاهی در روز نوروز داشتند، که متأسفانه در حلقه این نہضت، یک تن از جاسوسان دربار به اسم گلجان راه یافته و ریاست ضبط احوالات (ریاست امنیت) را در جریان گذاشته و تمام رہبران نہضت نوروزی را گرفتار کرده و در نتیجہ به حبس های طویل المدت در زندان مخوف دہمزنک محکوم گردیدند



بلخی در مدتی که در زندان به سر برد هیچ گونه تماسی با خارج از محیط زندان نداشت و به طور کلی از طرف رژیم ممنوع الملاقات بود. تنها در برخی موارد با افراد خانواده اش تماسهایی داشتند. انیس و مونس بلخی فقط یک جلد ((قرآن)) بود و بس. وی در این مدت بالاترین بهره را از کلام خدا گرفت تا جایی که خود می گوید: 1700 مرتبه قرآن را خواندم و به دقت به آیات توجه می کردم در حدی که هر بار می خواندم تفسیر نویی به دست می آوردم. آنگاه فهمیدم ((که کلام الهی عین ذات او بی نهایت است. گویی علامه بلخی از هر آیه ۱۷۰۰ مفهوم و معنا درک کرده که خود بسی جای تامل و تفکر است



بعلاوه ۷۵ هزار اشعار حماسی، سیاسی، اخلاقی، عرفانی و... از چکامه های زندان وی است که برخی از آن اشعار تحت ((دیوان بلخی)) و جزوات دیگر به چاپ رسیده است. اینک نمونه هایی از اشعار وی را می خوانیم:

به پیشگاه سرور آزادگان

در دشت عراق آمد چون رهبر آزادی * آزاد توان بردن ره در بر آزادی
با رمز تبسم فاش می گفت بهر گامی * امضای من از خونست در دفتر آزادی
عباس نجات شرع از لطمه ی طوفان داد * در شط فرات افکند چون لنگر آزادی
در زیر سم اسبان قاسم به عروشش گفت * با یاد تو خوابیدم در بستر آزادی
اکبر دم جان دادن گفتا که بلا خوش باش * سیراب شدم مستم از ساغر آزادی
غوغا ز جهان برخاست آندم که صدا آمد * عنقا ز حرم بگشود بال و پر آزادی
با جوهر استعداد با نوک قم مظهر * شش ماهه علی اصغر آن گوهی آزادی
قصه ند آن گرما هر لحظه در آن وادی * اسفند گرمی سوخت در محجر آزادی

چکامه حماسی

بیا بیا که وطن خون نگار، آمده باز * هزار صاعقه مشرب بسوار آمده باز
ز خیل لاله و خان دشت و دامن میهن * زمردین شده و گلغزار آمده باز
نسیم عطر بهاری، وحد به پرده گل * به نغمه، بلبل زار و فکار آمده باز
بیا که مرگ و تباهی نثار خصم کنیم * نگون که خیل تتار و تزار آمده باز
بیا بیا که فلک باز رام قدرت ماست * بیا که فصل بهار و شکار آمده باز
عجب لطافتی ریزد و زبرگ و بار گل * به رقص و عشو و بازی هزار آمده باز
زهرسو لاله ولادن زهرسو نرگس مست * چه لشکران به شبیخون خار آمده باز
نگر قامت شب بر شکسته رایت صبح * ظفر نمودن شده و بر قرار آمده باز
عجب حیات نوینی پس از هزاره درو * کنون به مقدم لیل و نهار آمده باز
بیا که سلطنت آفتاب رخشان را * فرا کنیم که مرگ غبار آمده باز
بیا که مردی و نامردی را به صحنه جنگ * زهر زمان محک نو عیار آمده باز

۳- تبلیغ دینی: ایراد خطبه، بیان صریح مشکلات و ابراز راه حلها

برخورداری از شیوایی کلام و رسایی سخن، تسلط بر فن خطابه و کلام، علم به نقایص موجود در جامعه، آشنایی به علوم مختلف روز و تاریخ اسلام، استفاده از شیوه های روانشناسی، قوه تحلیل و تجزیه مطالب، کاربرد اشعار پرمایه و جذاب در کنار بیان خاطرات و ضرب المثلهای رایج در جامعه، همه و همه عامل گردیده بود تا شمار یاران پای منبرش روز به روز چنان افزایش یابد که صفحات تاریخ همانندش را نه از قبل بیاد داشته و نه در آینده ثبت خواهد نمود. شیوه همه پسندی که وی در بیان سخنرانیهایش اتخاذ می نمود، طرح مشکلات حقیقی جامعه بصورت عام فهم و ارایه راه حل و آگاه سازی مردم بود که شنونده قانع شده جای ابهامی برایش باقی نمی ماند.

به عنوان مثال او از علل عقب ماندگی ملل مسلمان می گفت و تمام بدبختی ها را ناشی از روشهای نادرست تربیتی می شمرد. او اشاره می کند به نوع نگرش به وضع مادری که فرزندی در بطن دارد، تغذیه ناکافی جسمی و روحی مادر و بعد اشتباه در برخورد با نوزاد و کودک و سرانجام میدان ندادنها و تحقیر کردنهای جوان که همگی می انجامد به کسالت، تنبلی، عدم ابتکارورزی، خلاقیت و فن آوری جوانها.

بیان تمام موارد بالا را چنان بسیط و منطقی ابراز می دارد که گویی استاد روان شناسی، فلسفه و کلام سخن می گوید.

۱- ارتباط مستقیم با مردم شهرهای مختلف افغانستان، ایران، عراق عربستان، مصر، سوریه، اردن و شوروی ایجاد ارتباط با مسلمین و درک مشکلات روزافزون آنها یکی از اهداف بلخی رحمته الله علیه بوده است.

چنانچه گفتیم از پانزده سالگی وارد شوروی سابق شد، در ایران دوستان و یاران زیاد دورش را گرفته بودند، مردم اکثر شهرها و ولسوالیها و قریه های افغانستان به زیارتش می شتافتند، با سفر به چند کشور عربی از جمله عربستان، عراق، مصر، سوریه و اردن با آنان آشنا شد و از همه آن ارتباطها به نتایجی رسید که از لابلای ابیات شعرش و جملات سخنش می توان بدانها پی برد.

راهیابی به دل تک تک آنها که حتی یکبار زیارتش کرده بودند بسیار زود و ساده صورت می گرفت. حافظه بی نظیر او عامل می شد تا روز به روز به تعداد جوانان عاشق افزوده شود.

به عنوان مثال سالها قبل کودکی را در هرات دیده بود، دستی به سرش کشیده و مزاحی کرده بود، بیست و چند سال بعد (پس از زندان و تبعید) که باز او را می دید نامش را می گفت و در آغوشش می فشرد، گویی طی این مدت همواره با او بوده است. پول اهدایی که دیگران تقدیمش می کردند حتی یک روز با خود نداشت، سریعاً به مستضعفین می داد. دست نوازشش بیش از همه متوجه مستضعف و مستمند بود، به کودکان علاقه وافر داشت و بزرگان قوم را پیر خوانده احترام می کرد. خلق خوش او در برخورد با مردم (عرب و عجم) (موجب گردید تا اکنون بلخی زنده و جاوید بماند.

مد پانزده سال حبس پر از صدای آزادی علامه بلخی رحمۃ اللہ علیہ در کابل دو بار به حبس کشیده شده اند، نخست پس از چند ماه ورود به کابل به مدت سه شب و بعد در اول سال ۱۳۲۹ به مدت چهارده سال و هفت ماه و یازده روز. سه شب بازداشت در صدارت کابل در سال ۱۳۲۷ به دلیل دخالت بلخی رحمۃ اللہ علیہ در امور سیاسی که چهره روشنش را روشنتر کرد، چرا که با این بیان خط مش و هدف و سیاست بلخی رحمۃ اللہ علیہ واضحتر گردید و مردم علاقمند به شخصیتش نیز در تبیین راه مصمم تر شدند.

گر چه خلاصی از زندان سه شبه با ضمانت آقای میر علی اصغر شعاع، عضو برجسته حزب ارشاد و رئیس دایرة المعارف افغانستان با قید عدم دخالت بلخی رحمۃ اللہ علیہ در امور سیاسی، پایان یافت ولی سید نه فقط قدمی در راه مبارزه سست نکرد.



سالشمار زندگی علامه شهید سید اسماعیل بلخی رحمه الله

۱۲۹۹ تولد سید اسماعیل بلخی از پدری روحانی به نام سید محمد پسر سید سلیم در قریه سرپل بلخاب ولایت جوزجان افغانستان
۱۳۰۰ فوت مادر (در سن ۳ سالگی)

۱۳۰۴ مهاجرت به ایران برای زیارت و تحصیل همراه پدر، برادر (سید ابراهیم) و خواهر (بی بی رقیه)، (در سن ۵ سالگی)

۱۳۰۴ آغاز تحصیل دو برادر در حوزه علمیه مشهد مقدس (در سن ۵ سالگی)
و شروع بهره بردن نزد اساتید محترم آن زمان چون: آیت الله میرزا محمد کفای،
شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری، آیت الله سید صدرالین صدر، آیت الله حاج
شیخ علی اکبر نهاوندی، علامه آقا بزرگ و آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی.
۱۳۰۴ فوت برادر بزرگ و فاضلش سید ابراهیم.

۱۳۱۴ رفتن جهت تبلیغ به قفقاز و دستگیری توسط پلیس اتحاد جماهیر شوروی،
زندانی شدن سه شبانه روز در آب و بازگردانده شدن به ایران،
سخنرانی در اجتماع اعتراض کننده گان مردم خراسان در مسجد گوهر شاد،
درگیر شدن با مامورین کشف حجاب و فرار از چنگ آنها، مخفی شدن با
پدرش در منزل یکی از دوستان، فرار از ایران و ورود به هرات،
آغاز نوشتن کتابهای زنبیل بلخی و فلسفه الاحکام در هرات. (در سن ۱۵ سالگی)
۱۳۱۵ ماندگار شدن در هرات و ادامه تحصیل در علوم حوزه ای و فلسفه و
عرفان نزد علامه شیخ محمد طاهر قندهاری.

ایراد سخنرانیهای مذهبی، اجتماعی و توجه مردم هرات به ایشان . (در سن ۱۶ سالگی)

۱۳۱۶ سفر به عراق همراه پدرشان از طریق بندر کراچی و بوشهر، زیارت مشاهد مشرفه، دیدار با علما و طلاب حوزه نجف و سخنرانی در آن حوزه. مسافرت به عربستان سعودی برای زیارت حج عمره همراه پدر بزرگوارشان. (در سن ۱۷ سالگی)

۱۳۱۶ بازگشت به هرات، استقبال مردم و خواهش آنها برای ماندن او در آن شهر،

تحت نظر گرفته شدن توسط حکومت به خاطر سابقه مبارزه اش در مسجد گوهر شاد .

سخنرانی هایشان در هرات و آغاز وارد شدن ایشان در مسایل سیاسی کشور.

۱۳۱۷ آغاز مجدد به درس حوزه ای در کنار منبرها و فعالیت های اجتماعی. ازدواج با دختر رحم خدا خان (در سن ۱۸ سالگی)

۱۳۱۸ تولد اولین فرزند و به نام سیدعلی رضا مشهور به علی آقا. (در سن ۱۹ سالگی)

۱۳۱۹ سفری یکساله همراه پدر به کابل، قندهار، صفحات شمال و هزاره جات و ایراد سخنرانی های پر شور و حرارت در مناطق یاد شده. (در سن ۲۰ سالگی)

۱۳۲۰ مبارزه اصلاحی با همکاری علامه محمد طاهر قندهاری و میر آقا هراتی، برای اصلاح منبرها و روضه ها.

فوت پدرشان سید محمد و دفن او در دم مزار امامزاده سلطان عبدالواحد شهید.
(در ۲۱ سالگی)

۱۳۲۲ تشکیل بنیاد سیاسی، فرهنگی "حزب ارشاد" با همکاری عبدالغفار بیدار،
لطیف جان سرباز، حجة الاسلام سیدحیدر شاه قطب، سرور جويا، آخوندزاده
و برادرش، حجة الاسلام سید فضل الله (مشهور به میر آقا هراتی)، علی اصغر
بشیر هروی، ملا عبد الحسین منجم باشی و جمعی دیگر.
تأثیر در ادارات دولتی و جذب عناصر فعال در ارگانه‌های ولایت هرات. (در ۲۳
سالگی)

۱۳۲۳ مبارزه برای اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و آزادی.
کاندید شدن برای مردم.

دیدار با آیت الله سید محمد حسن رییس در بازگشت او از نجف اشرف.
تأسیس مدرسه، حسینیه و مسجد با همکاری آیت الله رییس در هرات. (در ۲۴
سالگی)

۱۳۲۴ حرکت به سوی مزار شریف از راه میمنه با اسکورت توسط قوای نظامی.
جذب خواجه محمد نعیم قوماندان امنیه مزار شریف

گسترش فعالیت‌های حزب ارشاد اسلامی به صفحات شمال (در سن ۲۵ سالگی)
۱۳۲۵ سفر به بامیان و هزاره جات به دعوت آیت الله رییس و دیگر بزرگان
یکه و لنگ و هزاره جات.

سفر به بلخاب و اعتراض گل احمد خان ملکیاروالی مزار شریف از این
سفر. (در سن ۲۶ سالگی)

۱۳۲۸-۱۳۲۷ فعالیت‌های فشرده سیاسی، فرهنگی و نظامی و جذب افراد ذی نفوذ
ملکی و نظامی،

جمع‌آوری سلاح،

تشکیل جلسات سری و طرح قیام نظامی برای سرنگون کردن حکومت شاهی
نفوذ و خیانت گل جان وردکی. (در سن ۲۸-۲۹ سالگی)

۱۳۲۹ شکست قیام.

زندانی شدن همراه یازده نفر از یاران به مدت چهارده سال و شش ماه در محبس
دهم‌زنگ کابل.

شکنجه و استنطاق چهل روزه.

تظاهرات مردم از چن‌داول تا مرکز ولایت کابل برای آزاد کردن علامه بلخی .
(در سن ۳۰ سالگی)

۱۳۴۳ آزاد شدن بلخی از زندان پس از چهارده سال و شش ماه با روی کار آمدن
دولت دکتر محمد یوسف و تصویب قانون اساسی جدید.

از سر گرفتن فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی با اولین منبر خود یک ماه
پس از آزادی.

سفر به ولایت گردیز به دعوت جنرال سید میر احمد شاه خان گردیزی برای
رفع اختلافات میان اهل تشیع و اهل تسنن. (در سن ۴۴ سالگی)

۱۳۴۴ سفر به ولایت شمال، مزار شریف و زادگاهش بلخاب.
سفر به هرات به دعوت مردم آن ولایت. (در سن ۴۵ سالگی)

۱۳۴۵ سفر به قندهار برای رفع اختلاف میان اهل تسنن و اهل تشیع آن ولایت.
(در سن ۴۶ سالگی)

۱۳۴۶ سفر به ایران، عراق و سوریه و استقبال پر شور از طرف حوزه های
علمیه و علماء و مراجع و...

دیدار با علمای شیعه و سنی افغانی، مراجع و بزرگان حوزه نجف.

سفر به سوریه و دیدار و مذاکره با امام موسی صدر رهبر شیعیان لبنان.
تشکیل هیأت عزاداری و سینه زنی از افغانهای مقیم عراق و زائرین افغان در
کربلا.

تأسیس "حسینیه و مدرسه علمیه سجاد (ع)" در جدیدۀ نجف اشرف.

سخنرانیهای پر شور و بیدار کننده در جمع اساتید، علماء و طلبه های حوزه
علمیه آن بلاد مقدس. (در سن ۴۷ سالگی)

۱۳۴۷ ورود به حوزه علمیه قم و استقبال از طرف طلبه های افغان و علماء و
مراجع حوزه قم.

ایراد سخنرانی در دارالتبلیغ اسلامی قم.

دیدار با بزرگان حوزه قم.

ورود به حوزه علمیه مشهد و استقبال علماء،

جلسات عمومی و خاص طلاب افغان، خاوری ها. از جمله سخنرانی در مدرسه
علمیه عباسقلی خان مشهد.

بازگشت به وطن و استقبال بی نظیر از طرف مردم، گزارش جاسوسها از استقبال
گرم مردم و نفوذ روز افزون بلخی در میان مردم شیعه و سنی.

وحشت رژیم از قدرت و نفوذ رو به افزایش علامه بلخی.

سفر بلخی به هزاره جات و تأسیس حسینیہ در بهسود.

مسمومیت ایشان به طور مرموز توسط عوامل رژیم

آغاز بیماری علامه بلخی و بازگشت به کابل،

بستری شدن در شفاخانه علی آباد کابل.

۱۳۴۷ شهادت علامه سید اسماعیل بلخی ساعت ۴ بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۴

سرطان (تیر ماه).

علامه بلخی هنوز سن پنجاهمین عمر گرانمایه خود را طی نکرده بود، که به

دیدار پدر در عالم آخرت شتافته، و در قصبه (افشار نانکچی) بدرود حیات

گفت.

تشییع جنازه وی در محل وفات با حضور اهالی و بسیاری از مریدان از نواحی

دیگر افغانستان.

دفن در دامنه کوه افشار، نظرگاه حضرت ابوالفضل (علیه السلام) در کنار مزار

شهید ملا آقا بابا چنداولی (ره).

علامه بلخی در زندگی آرزوی کرد مدفنش در جوار اجداد بزرگوارش؛ جایکه

چشم به عالم هستی کشوده بود؛ در قدم جای حضرت شاه همدان (که هر ساله

عُرس بزرگی در ماههای سرطان و اسد به یاد آن عارف گرامی و مجاهد کبیر برپا

می شود و از اقطار افغانستان و ایران برای کسب فیوضات حاضر میشوند)،

قرار گیرد.

ولی مرگ ناگهانی او و هم دوری راه و شدت گرمای هوا؛ باعث شد که مانع از

بجا آوردن وصیت او شده؛ و مطابق خواهش و اصرار مردم شرافتمند
افشارنانکچی در قصبه مذکور به خاک سپرده شد. اکنون در آنجا
(افشارنانکچی) لنگرش گرم و مزارش مطاف خاص و عام است.
رحمة الله عليه رحمة واسعة وحشره الله مع آبائه واجداده وساداته محمد وآله الطاهرين.



پژوهشگرده ها و آموزشگرده های بنیاد حیات اعلی

علوم معرفت الهی - علوم زبان وحی - علوم کلام وحی

علوم تلاوت کلام وحی - علوم کلام خازنان وحی - علوم فقه آئین الهی

علوم تقویم نجوم تحجیم - علوم طب جامع - علوم پاکزیتی

آموزش برتر (اعلی) - علوم برتر (اعلی) - علوم توانمندی بانسروی الهی

علوم عمارت برتر - علوم انساب و تبارشناسی - رسانه های حیات اعلی

طرح و برنامه ریزی پژوهشی و مدیریت و اشراف علمی

دامر المعارف الإلهیة

۱۴۳۳

<http://Aelaa.net>
aelaa.net@gmail.com

والحمد لله رب العالمین